

The Condition of Conditionality of "Equality in Terms of Perfection and Imperfection" in Retribution

Reza Mirzaei Kalan¹ , Ahmad Hajidehabadi² 

1. Specialized Penal Jurisprudence Group, Higher Institute of Jurisprudence and Islamic Sciences, Qom Seminary Qom, Iran. E-mail: reza28534@gmail.com
2. Corresponding author, Department of Law, Faculty of Law, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran. E-mail: adehabadi@ut.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received: 11 December 2024
Revised: 12 June 2025
Accepted: 28 August 2025
Published online:

Keywords:
*Equality in members,
The difference in blood
money,
Incomplete member,
Full member.*

ABSTRACT

The jurisprudential debate over whether “equality in perfection and imperfection” is required for retribution arises under two scenarios: (1) an incomplete victim-offender limb versus a complete one, and (2) a complete limb versus an incomplete one. In the first scenario, five jurisprudential views emerge: one prohibits retribution due to the equality requirement, while the remaining four permit it under differing conditions. In the second scenario, all opinions allow retribution but disagree on whether the difference in blood money must be paid. Article 397 of the 2013 Islamic Penal Code adopts equality as a condition in the first case and permits retribution in the second with payment of the excess blood money. Through descriptive-analytical examination of jurisprudential evidence, this study concludes that equality is not required in the first scenario and retribution is permissible with payment of the additional blood money, while in the second, retribution may proceed without such payment. The study seeks to substantiate this view, which diverges from the legislator’s position.

Cite this article: Mirzaei Kalan, Reza. Hajidehabadi, Ahmad. (2025??/?). The condition of conditionality of "equality in terms of perfection and imperfection" in retribution. *Islamic Jurisprudential Researches* (X), 1-20. <http://doi.org/00000000000000000000>



© The Author(s).

DOI: <http://doi.org/00000000000000000000>

Publisher: University of Tehran Press

مقدمه

قصاص عضو از مباحث فقهی-حقوقی است که در آن مسئله «تساوی در اعضاء» به عنوان یکی از شروط کلیدی مطرح شده است. این شرط خود به سه مسئله فرعی تقسیم می‌شود: تساوی در محل عضو، تساوی در صفات عضو و تساوی در مقدار عضو (=کمال و نقص). پژوهش حاضر به طور خاص به بررسی سومین مسئله، یعنی «تساوی به لحاظ کمال و نقص» می‌پردازد و از این جهت حائز اهمیت است که از یک سو با عدالت کیفری و حقوق فردی مجنی علیه مرتبط است و از سوی دیگر با حقوق جانی و منع تعدی در مجازات ارتباط تنگاتنگی دارد.

در این زمینه، فقها بدون طرح عنوان خاصی، موضوع را در قالب بررسی «جواز یا عدم جواز قصاص دست کامل در برابر دست ناقص» و بالعکس مورد بحث قرار داده‌اند. با توجه به عدم موضوعیت دست و کلیت حکم، این دیدگاه‌ها به سایر اعضا نیز قابل تسری است. بررسی‌ها نشان می‌دهد در خصوص قصاص عضو کامل در برابر عضو ناقص، پنج دیدگاه فقهی وجود دارد که بنابر یک دیدگاه تساوی به لحاظ کمال و نقص شرط است و بنابر چهار دیدگاه دیگر شرط نیست. در فرض عکس (=قصاص عضو ناقص در برابر عضو کامل) سه دیدگاه اصلی مطرح شده است که طبق همه آنها تساوی شرط نیست.

این پژوهش با گردآوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای و تحلیل محتوای منابع فقهی و روایی درصدد است تا به این پرسش‌های کلیدی پاسخ دهد: 1) آیا تساوی به لحاظ کمال و نقص در قصاص عضو شرط است؟ 2) رویکرد قانونگذار ایران در این زمینه مبتنی بر کدام یک از آرای فقهی است؟ 3) نظر مختار در این مسئله چیست؟

پژوهش حاضر از چند جهت دارای نوآوری است؛ نخست آنکه به صورت نظام‌مند به طبقه‌بندی و تحلیل تمامی دیدگاه‌های فقهی در این زمینه پرداخته است. دوم آنکه موضع قانونگذار را با دلایل فقهی مقایسه و ارزیابی نموده است. سوم آنکه با استناد به روایات، نظر مختار را با استدلال‌های نوین ارائه کرده است.

از آنجائی که پژوهشی در قالب مقاله در رابطه با مساله محل بحث وجود ندارد، یافته‌های این تحقیق می‌تواند برای قانونگذاران در اصلاح احتمالی قوانین و برای پژوهشگران حوزه فقه و حقوق کیفری مفید باشد. ساختار مقاله به گونه‌ای تنظیم شده که پس از بیان کلیات، به تحلیل ادله فقهی هر دیدگاه پرداخته و در ضمن آن نظر مختار بیان می‌شود.

1. عضو جانی کامل و عضو مجنی علیه ناقص

دو فرض برای این مسئله قابل طرح است: الف) قصاص تناسبی. مانند قطع نصف لب باقی مانده، که مجنی علیه تنها حق قصاص به همان مقدار نقص وارد شده را دارد و تعدی جایز نیست. ب) قصاص تبعی. مثلاً اگر مجنی علیه یک انگشت نداشته باشد و جانی دست او را از میچ قطع کند، قصاص مستلزم قطع دست کامل جانی (شامل انگشت اضافه) است. این مسئله مربوط به فرض دوم است که مجنی علیه - بر فرض پذیرش جواز قصاص - ناچار به قصاص عضو کامل جانی است؛ و در فرض اول مجنی علیه حق قصاص نسبت به مقدار جنایت را دارد و حق تعدی نسبت به بیش از آن را ندارد.

پنج قول در این مسئله مطرح است؛ ابتداء قول «جواز قصاص بدون رد دیه» که مطابق قاعده است مطرح می‌گردد و سپس اقوال دیگر به لحاظ امکان تقیید قاعده بررسی می‌شود. مراد از قاعده، اطلاق آیه «وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ» (مائده/45) و اطلاق ادله قصاص خصوصاً اعضا است که جواز قصاص در این ادله مقید به تساوی در کمال نشده است.

1.1. جواز قصاص بدون رد دیه عضو اضافی جانی

محقق خوئی، تبریزی و فاضل لنکرانی¹ جواز قصاص بدون رد دیه عضو اضافی جانی را پذیرفته‌اند (خوئی، 1410، 93؛ تبریزی، 1426، 274؛ لنکرانی، 1421، 357). امام خمینی (ره) ابتداء براساس روایت «حسن به عباس بن حریش» که در قول دوم بیان خواهد شد نوشته قصاص با رد دیه ثابت است، ولی در ادامه مسئله را مشکل دانسته‌اند؛ مشکل ایشان مربوط به سند روایت است و به همین جهت قائل به قصاص بدون رد دیه هستند؛ زیرا ایشان این مسئله را ضمن مقتول ناقص بیان کرده است که در آن مسئله حکم به قصاص قاتل بدون رد دیه توسط ولی دم شده است (خمینی، بی تا، 539/2).

دلیل این قول آیه «وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ» (مائده/45) و دیگر ادله قصاص عضو است که اطلاق آنها شامل فرضی که عضو جانی کامل و عضو مجنی علیه ناقص است هم می‌شود. به تعبیر دیگر ملاک در ثبوت قصاص صدق عنوان عضو است و کامل و ناقص بودن عضو مجنی علیه دخلی در ثبوت قصاص ندارد؛ پس اگر دست مجنی علیه یک انگشت ندارد و جانی دست او را از میچ قطع کند، از آنجائی که به عضو مجنی علیه، دست صدق می‌کند براساس ادله قصاص دست، حکم به قصاص دست جانی می‌شود. باید توجه داشت اگر مقدار عضو مجنی علیه به قدری کم باشد که عنوان آن عضو بر مقدار باقی مانده صدق نکند، حکم به ثبوت قصاص

1. محقق لنکرانی در انتهای مسئله فرموده‌اند مقتضای احتیاط ثبوت قصاص با رد دیه است.

نمی‌شود؛ براین اساس اگر دست مجنی‌علیه انگشت نداشته باشد و مقدار باقی مانده از کف دست مجنی‌علیه به قدری کم باشد که صدق دست نمی‌کند، حکم به قصاص عضو کامل جانی نمی‌شود.
قبول اطلاق ادله قصاص عضو منوط به عدم تقیید اطلاقات توسط ادله اقوال دیگر است؛ پس اگر ادله اقوال دیگر صلاحیت تقیید اطلاقات را داشته باشند، باید طبق آن عمل کرد.

2.1. جواز قصاص با رد دیه عضو اضافه جانی

ابوالصلاح حلبی (ابوالصلاح، 1403، 389)، شیخ طوسی (طوسی، 1407، 189/5؛ همو 1400، 774؛ همو 1387، 79/7 و 90)، ابن زهره (ابن زهره، 1417، 410)، کیدری (کیدری، 1416، 495)، محقق حلی (محقق حلی، 1408، 4، 218؛ همو، 1418، 301/2)، یحیی بن سعید حلی (یحیی بن سعید، 1405، 598)، علامه حلی در موضعی از کتاب ارشادالاذهان (علامه حلی، 1410، 199/2) محمد بن شجاع القطان (القطان، 1424، 557/2) و صاحب‌جواهر (نجفی، 1404، 338/42) قائل هستند مجنی‌علیه بعد از رد دیه عضو اضافی جانی، حق قصاص دارد. شیخ طوسی و ابن زهره نسبت به این قول ادعای اجماع کرده‌اند (طوسی، 1407، 189/5؛ همو، 1387، 79/7؛ ابن زهره، 1417، 410) و در کلام شهید اول و شهید ثانی به اکثر اصحاب منسوب شده است (شهید اول، 1414، 332/4؛ شهید ثانی، 1413، 266/15).

دو دلیل برای این قول قابل بیان است:

1.2.1. روایت «حسن بن عباس بن حریش»

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي ع قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بَيْنَا أَبِي ع يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ ...

[و] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: بَيْنَا أَبِي جَالِسٍ وَ عِنْدَهُ نَفْرٌ ... يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أُنْشِدُكَ اللَّهُ هَلْ فِي حُكْمِ اللَّهِ جَلٌّ ذِكْرُهُ اخْتِلَافٌ قَالَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ مَا تَرَى فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا أَصَابِعَهُ بِالسَّيْفِ حَتَّى سَقَطَتْ ثُمَّ ذَهَبَ وَ أَتَى رَجُلٌ آخَرَ فَأَطَارَ كَفَّهُ فَأَتَى بِهِ إِلَيْكَ وَ أَنْتَ قَاضٍ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ قَالَ أَقُولُ لِهَذَا الْقَاطِعِ أَعْطِهِ دِيَةَ كَفِّهِ وَ أَقُولُ لِهَذَا الْمَقْطُوعِ صَالِحُهُ عَلَى مَا شِئْتَ وَ أُبْعَثُ بِهِ إِلَى ذَوِي عَدَلٍ قُلْتُ جَاءَ الْاِخْتِلَافُ فِي حُكْمِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ نَقَضْتَ الْقَوْلَ الْأَوَّلَ أَبِي اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ أَنْ يُحْدِثَ فِي خَلْقِهِ شَيْئًا مِنَ الْخُدُودِ وَ لَيْسَ تَفْسِيرُهُ فِي الْأَرْضِ اقْطَعِ قَاطِعِ الْكَفِّ أَصْلًا ثُمَّ أَعْطِهِ دِيَةَ الْأَصَابِعِ هَكَذَا حُكْمُ اللَّهِ ...

1. در کتاب دیات کافی و تهذیب الاحکام به جای «و ابعث» «أو ابعث» آمده است؛ یعنی مقطوع نسبت به کف دست یا با قاطع مصالحه می‌کند یا برای تعیین قیمت کف دست باید نزد دو عادل بروند.

کلینی در «باب فی شأنِ إنا أنزلناه فی لیلته القدر و تفسیرها» 9 روایت طبق سند ذکر شده از امام جواد علیه السلام نقل کرده است؛ منتهی مفاد روایات نقل مستقیم از امام جواد علیه السلام نیست بلکه ایشان روایات را از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل نموده‌اند. در روایت دوم این باب امام جواد علیه السلام روایتی را توسط امام صادق از امام باقر علیهما السلام بیان کرده است:

امام باقر علیه السلام از «عبد الله بن عباس» سوال پرسیدند آیا در حکم خداوند اختلافی است؟ ابن عباس پاسخ منفی می‌دهد. سپس امام باقر علیه السلام از ابن عباس می‌پرسند اگر مردی انگشتان دست کسی را با شمشیر قطع کند سپس برود و مرد دیگری کف دست او را قطع نماید و او را پیش تو بیاورند در حالی که قاضی هستی چگونه حکم می‌کنی؟ ابن عباس می‌گوید به کسی که کف دست را بریده می‌گویم دیه کف دست را بدهد و به شخصی که کف دستش قطع شده است می‌گویم با قاطع مصالحه کن و قاطع را با مقطوع نزد دو عادل می‌فرستم؛ امام باقر علیه السلام فرمودند اختلاف در حکم خداوند پیش آمد و حکم اول را نقض کردی،¹ خداوند إباء دارد که حادثه‌ای در بین خلقش پیش بیاید و تفسیرش در زمین نباشد، کسی که کف دستش بریده شده است می‌تواند کف دست قطع کننده را ببرد و دیه انگشتان او را بدهد. (کلینی، 1429، 602/1)

1.1.2.1. بررسی دلالت روایت

روایت به وضوح جواز قصاص با پرداخت دیه عضو اضافی جانی را اثبات می‌کند و ابهامی در آن وجود ندارد. البته مورد روایت دست است، اما از آنجائی که دست موضوعیت ندارد، حکم روایت شامل تمام اعضا می‌شود. ممکن است گفته شود این حکم فقط در مواردی که نقص عضو ناشی از جنایت قبلی باشد جاری است و شامل نقص ذاتی یا طبیعی نمی‌شود و نسبت به این فرض باید طبق اطلاقات حکم داد. این احتمال صحیح نیست؛ زیرا محور سؤال و پاسخ امام باقر علیه السلام درباره اصل قصاص عضو ناقص بوده و اشاره به جنایت قبلی صرفاً به عنوان توضیح مقدماتی مطرح شده است.

2.1.2.1. بررسی سند روایت

سند روایت به لحاظ صدور آن از معصوم علیه السلام از سه جهت مورد اشکال واقع شده است: الف) صاحب‌جوهر روایت را به جهت ارسال روایت در اصول کافی، معتبر ندانسته است (نجفی، 1404، 338/42). این اشکال وارد نیست؛ زیرا نجاشی و شیخ طوسی «حسن بن عباس بن حریش» را به عنوان صاحب کتاب «إنا أنزلناه فی ليله القدر» یا «ثواب إنا أنزلنا» تأیید کرده‌اند (نجاشی، 1407، 60؛ طوسی،

1. نسبت به اختلاف حکم ابن عباس، علامه مجلسی دو احتمال مطرح کرده است؛ الف) ابن عباس ابتداء حکم کرد که جانی باید دیه کف دست را بدهد ولی بعد از گفت که باید مجنی علیه با جانی مصالحه کند. ب) ابن عباس ابتداء حکم کرد که مجنی علیه با جانی باید مصالحه کند ولی بعد از آن گفت باید نزد کارشناس برای تعیین مقدار ارش بروند (مجلسی، 1404، 75/3).

بی‌تا، ۵۳). کلینی در کافی با دو سند، ۹ روایت از این کتاب نقل کرده که روایت مورد بحث بخشی از آن است؛ البته کلینی در روایت اول سند خود به کتاب حسن بن عباس را ذکر کرده، اما برای روایات بعدی از تعبیری مانند «و عن ابي عبدالله (ع)» یا «و بهذا الإسناد» استفاده کرده است. در نسخه چاپی «دارالکتب الاسلامیه» کافی، این روایت بدون حرف عطف «واو» آمده که احتمالاً باعث برداشت مرسله بودن آن شده است (کلینی، 1407، 247/1)، اما فیض کاشانی در الوافی و علامه مجلسی در بحارالانوار آن را با «واو» نقل کرده‌اند (فیض، ۱۴۰۶، ۴۳/۲؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۷/۲۵) و در پاورقی کافی چاپ دارالحدیث تصریح شده که در نسخه‌های خطی «واو» وجود دارد (کلینی، ۱۴۲۹، ۶۱۱/۱). بنابراین، اشکال مرسله بودن روایت صحیح نیست. ب) محقق خوئی نوشته روایت قطعاً باطل است؛ زیرا «عبدالله بن عباس» زمان امامت امام باقر علیه‌السلام را درک نکرده است تا حکم واقع در آن حجت باشد. (خوئی، 1422، 41 موسوعه/216). اشکال ذکر شده صحیح نیست؛ زیرا تاریخ تولد امام باقر علیه‌السلام سال 57 هـ ق است و براساس نقل تاریخی ابن عباس سال 68 یا 69 هـ ق فوت کرده است (استرآبادی، بی‌تا، 271/1)؛ پس امام باقر علیه‌السلام در زمان فوت ابن عباس 11 یا 12 سال سن داشته است و در اعتبار کلام امام علیه‌السلام لازم نیست کلام ایشان در زمان امامت ایراد گردد (خوانساری، 1405، 279/7).

پ) در سند روایت «سهل بن زیاد» و «حسن بن عباس بن حریش» واقع شده است و به جهت تضعیفات وارده نسبت به «سهل بن زیاد» و «حسن بن عباس بن حریش» فقیهانی نظیر شهیدثانی، صاحب‌جوهر و محقق خوئی روایت را معتبر ندانسته‌اند (عاملی، 1413، 226/15؛ نجفی، 1404، 338/42؛ خوئی، 1422، 41 موسوعه/216). اشکال سندی به جهت «سهل بن زیاد» خللی در اعتبار روایت وارد نمی‌کند؛ زیرا گرچه سند روایت در فروع کافی (کلینی، 1407، 317/7) و تهذیب شیخ طوسی (طوسی، 1407، 276/10) از طریق «سهل بن زیاد» است، ولی کلینی در اصول کافی دو سند ذکر کرده است که سند دوم از طریق «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي ع قَالَ: ...» است. سند اخیر تا «حسن بن عباس بن حریش» صحیح است و تنها اشکال سندی روایت نسبت به «حسن بن عباس بن حریش» است که نجاشی و ابن‌غضائری حکم به ضعیف بودن او کرده‌اند (نجاشی، 1407، 60؛ ابن‌غضائری، بی‌تا، 51). براساس برخی از شواهد تضعیف مذکور معتبر نیست بلکه روایات «حسن بن عباس» معتبر هستند:

اول: عدم اعتبار تضعیف اجتهادی نجاشی و ابن‌غضائری

تضعیف نجاشی و ابن‌غضائری، تضعیف حسی و برگرفته از کتب رجال معتبر سابق نیست، بلکه از تعبیر «هو کتاب ردی الحدیث و مضطرب الالفاظ» و «فاسد الالفاظ، تشهد مخایله علی انه موضوع» که نجاشی و ابن‌غضائری در ترجمه «حسن بن عباس بن حریش» به کار برده‌اند به دست می‌آید که تضعیف راوی به

جهت اضطراب و فساد الفاظ کتاب نزد نجاشی و ابن غضائری است. مجلسی اول در رد نجاشی معتقد است کتاب «حسن بن عباس» حاوی علوم ارزشمندی است که عدم درک عمق محتوا، برخی را به اشتباه انداخته است. وی توضیح می‌دهد که بسیاری از روایات امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم‌السلام به دلیل شرایط تقیه و مکاتبه، با الفاظی مختصر یا غیرمستقیم (مانند استفاده از «رجل» به جای نام ائمه علیهم‌السلام) نقل شده‌اند تا از خطرات احتمالی جلوگیری شود. این مسئله باعث شده روایات آن دوره گاه مضطرب یا مبهم به نظر برسد، اما این به معنای جعلی یا ضعیف بودن آنها نیست. مجلسی اول همچنین به تأیید ضمنی شیخ طوسی بر این روایات استناد می‌کند، چرا که او نیز روایات را رد نکرده است (مجلسی اول، 1406، 352/14). مجلسی دوم علاوه بر تأیید کلام پدرشان فرموده‌اند کتاب «حسن بن عباس بن حریش» بین محدثین مشهور (مجلسی دوم، 1404، 61/3).

دوم: نقل کتاب توسط راویان ثقه جلیل

نجاشی کتاب «حسن بن عباس بن حریش» را از طریق «احمد بن محمد بن عیسی» نقل کرده است. در نقل کلینی گرچه «احمد بن محمد» به نحو مطلق آمده است، ولی کلینی در موضعی بخشی از روایت «حسن بن عباس» را نقل کرده که در سند آن «احمد بن محمد بن عیسی» است (کلینی، 1407، 532/1). براساس شواهد رجالی «احمد بن محمد بن عیسی» نسبت به نقل روایات از راویان سخت گیر بوده است، به نحوی که راویانی نظیر «احمد بن محمد بن خالد» (ابن غضائری، 1422، 39) و «سهل بن زیاد» (نجاشی، 1407، 185) را به دلیل نقل از ضعفاء و ضعیف بودن راوی از قم خارج کرده است. «احمد بن محمد بن عیسی» از راوی ضعیف هم روایت نقل کرده است، ولی نقل تمام کتاب «حسن بن عباس بن حریش» نشان از اعتماد ایشان به او است.

شیخ طوسی هم کتاب «حسن بن عباس بن حریش» را به واسطه «احمد بن اسحاق بن عبد الله بن سعد» نقل کرده است که راوی ثقه و از خواص امام حسن عسکری علیه‌السلام است.

سوم: نقل کتاب توسط کلینی

نجاشی در ترجمه کلینی از تعبیر «اوثق الناس فی الحدیث و اثبتهم» (نجاشی، 1407، 377) و شیخ طوسی در توصیف ایشان از تعبیر «عارف بالاخبار» (طوسی، بی تا، 135) استفاده کرده‌اند؛ همچنین طبق نقل نجاشی یکی از کتاب‌های کلینی، کتاب رجال است که بیانگر شناخت ایشان نسبت به رجال است. حال از آنجائی که کلینی کتاب «حسن بن عباس بن حریش» را در اصول کافی نقل کرده است که مشتمل بر چندین روایت است، می‌توان استفاده کرد که «حسن بن عباس» فرد مقبولی نزد کلینی بوده است.

چهارم: وجود راوی در اسناد تفسیر قمی

«حسن بن عباس بن حریش» در اسناد تفسیر قمی واقع شده است (قمی، 1404، 351/2)؛ اگر کسی براساس مقدمه کتاب تفسیر قمی همه راویان واقع شده در سلسله اسناد را ثقه باشد، «حسن بن عباس» هم ثقه خواهد بود، گرچه استفاده توثیق از این وجه مبنائی است.

تحلیل شواهد نشان می‌دهد نه تنها تضعیف نجاشی و ابن غضائری اجتهادی و غیرقابل‌پذیرش است، بلکه حاکی از اعتبار روایات حسن بن عباس بن حریش است. در صورت عدم پذیرش این استدلال، ضعف سند با عمل مشهور جبران می‌شود، چنانکه صاحب‌جواهر با استناد به عمل مشهور و اجماع منقول شیخ طوسی و ابن زهره از آن پیروی کرده است. البته عمل مشهور به روایت «حسن بن عباس بن حریش» در بیان صاحب ریاض و فاضل لنکرانی مورد تردید و انکار قرار گرفته است (حائری، 1418، 339/16؛ فاضل لنکرانی، 1421، 360)؛ در حالی که قول اول و قول چهارم مربوط به معاصرین است و مانع تحقق شهرت نیست و عدم جواز قصاص و حکم به پرداخت دیه صرفاً بیان ابن‌ادریس و عده‌ای از متأخرین است که در قول پنجم اشاره خواهد شد.

2.2.1. جمع بین ادله قصاص عضو و حق جانی

صاحب‌جواهر با استناد به ادله قصاص عضو و قاعده لاضرر، جواز قصاص عضو اضافی جانی را مشروط به پرداخت دیه می‌داند؛ اگر مجنی‌علیه بخواهد بیش از حق خود قصاص کند، به جانی ضرر غیرمجاز وارد می‌شود که با پرداخت دیه جبران می‌گردد (نجفی، 1404، 339/42). شهید ثانی نیز با استناد به اطلاقات جواز قصاص، شرط پرداخت دیه را مطرح کرده، اما مستند او قاعده لاضرر نیست، بلکه اصل عدم قصاص کامل در برابر ناقص است. وی معتقد است چون مجنی‌علیه نسبت به جانی ناقص است، باید مابه‌التفاوت دیه را بپردازد تا قصاص تحقق یابد (شهیدثانی، 1413، 265/15). هرچند شهیدثانی صراحتاً به لاضرر اشاره نکرده، ولی احتمالاً دلیل «اصل عدم قصاص کامل در برابر ناقص» قاعده لاضرر است.

تمسک به قاعده لاضرر برای رد مابه‌التفاوت دیه کافی نیست؛ زیرا اطلاقات قصاص، نفی ضرر و حق دیه برای جانی نسبت به عضو اضافی را می‌رساند، البته این نقیصه با روایت «حسن بن عباس بن حریش» تکمیل می‌شود که حق جانی را ثابت می‌کند و قاعده لاضرر نهایتاً موید است.

3.1. تفصیل در نحوه قصاص با رد دیه عضو اضافه جانی

علامه‌حلی و شهیدثانی در فرضی که مجنی‌علیه انگشتان دست ندارد و جانی کف دست او را از میچ قطع می‌کند، حکم به جواز قصاص با رد دیه کرده‌اند (علامه‌حلی، 1420، 498/5؛ همو، 1413، 326/3؛ شهیدثانی، 1413، 265/15)؛ اما در فرضی که مجنی‌علیه یک انگشت ندارد و جانی دست او را از میچ قطع می‌کند، مجنی‌علیه می‌تواند چهار انگشت دست جانی را قطع نماید و دیه کف را از جانی بگیرد (علامه‌حلی،

1413، 633/3؛ همو، 1420، 506/5؛ شهیدثانی، 1413، 293/15). دلیل عدم جریان قصاص در کف به لحاظ انگشت اضافه جانی است؛ فرض این است که دست جانی کامل است و مجنی علیه حق قصاص نسبت به یک انگشت جانی را ندارد و از آنجائی که انگشت بدون کف دست ممکن نیست، مجنی علیه فقط حق قصاص نسبت به چهار انگشت جانی را دارد و در برابر کف باید دیه بگیرد (مدنی کاشانی، 1410، 248).
 تفصیل مذکور صحیح نیست؛ زیرا طبق ادله قصاص نظیر آیه «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (بقره/194)، قصاص فقط نسبت به موضع مورد جنایت جاز است و دلیلی نسبت به نحوه قصاص بیان شده در فرض دوم وجود ندارد (مدنی کاشانی، 1410، 248). پس مجنی علیه در هر دو فرض حق قصاص از موضع جنایت را بعد از رد دیه دارد.

4.1. جواز قصاص و تفصیل در پرداخت مابه‌التفاوت دیه به لحاظ منشاء نقص

مدنی کاشانی بر اساس روایت سوره بن کلیب، قصاص را جایز دانسته و رد دیه را فقط در مواردی می‌پذیرد که نقص عضو ناشی از قصاص یا جنایت دیگری با دریافت دیه باشد. اگر نقص عضو به دلیل بیماری، خلقت یا جنایت دیگری بدون دریافت دیه باشد، مجنی علیه بدون رد دیه حق قصاص دارد (مدنی کاشانی، 1410، 247).

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كَلَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا وَ كَانَ الْمُقْتُولُ أَقْطَعَ الْيَدِ الْيُمْنَى فَقَالَ إِنْ كَانَتْ يَدُهُ قُطِعَتْ فِي جِنَايَةِ جَنَاهَا عَلَى نَفْسِهِ أَوْ كَانَ قُطِعَ فَأَخَذَ دِيَّةَ يَدِهِ مِنْ أَلَدِي قُطِعَهَا فَإِنْ أَرَادَ أَوْلِيَاؤُهُ أَنْ يَقْتُلُوا قَاتِلَهُ أَدُّوا إِلَيَّ أَوْ لِيَاءِ قَاتِلِهِ دِيَّةَ يَدِهِ الَّتِي قِيدَ مِنْهَا وَ إِنْ كَانَ أَخَذَ دِيَّةَ يَدِهِ وَ يَقْتُلُوهُ وَ إِنْ شَاءُوا طَرَحُوا عَنْهُ دِيَّةَ يَدِهِ وَ أَخَذُوا الْبَاقِيَ قَالَ وَ إِنْ كَانَتْ يَدُهُ قُطِعَتْ مِنْ غَيْرِ جِنَايَةِ جَنَاهَا عَلَى نَفْسِهِ وَ لَا أَخَذَ بِهَا دِيَّةً قَتَلُوا قَاتِلَهُ وَ لَا يُغْرَمُ شَيْئًا وَ إِنْ شَاءُوا أَخَذُوا دِيَّةَ كَامِلَةً قَالَ وَ هَكَذَا وَ جَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ ع. (كليني، 1407، 316/7)

محقق خوئی این روایت را به عنوان یکی از ادله قول دوم بیان کرده است (خوئی، 1422، 41 موسوعه/215)؛ در حالی که بنابر پذیرش روایت، باید در پرداخت دیه تفصیل داد. نسبت به سند روایت و شمول مفاد روایت نسبت به عضو اشکال شده است، بر این اساس ابتداء سند و بعد از آن مفاد روایت بررسی می‌شود.

1.4.1. بررسی سند روایت

راویان سند تا «سوره بن کلیب» همگی مورد اعتماد هستند و تنها ضعف سند به این راوی مربوط می‌شود. شیخ طوسی در کتاب رجال دو عنوان برای «سوره بن کلیب» ذکر کرده است؛ «سوره بن کلیب الاسدی» که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است، و «سوره بن کلیب النهدی» که تنها از امام

صادق علیه‌السلام نقل حدیث نموده است (طوسی، 1427، 222).

اردبیلی، مامقانی و خوئی به دلیل تعدد عنوان، تفاوت در نسبت‌های «اسدی» و «نهدی» و اینکه اولی از امام باقر و صادق علیهما‌السلام و دومی فقط از امام صادق علیه‌السلام روایت نقل می‌کند، این دو عنوان را دو راوی مستقل دانسته‌اند (اردبیلی، 1403، 1/390؛ مامقانی، 1431، 76/34؛ خوئی، بی‌تا، 9/337)؛ البته اردبیلی بدون ارائه دلیل، روایات از امام باقر علیه‌السلام را به «اسدی» و روایات از امام صادق علیه‌السلام را به «نهدی» نسبت داده است. در مقابل، شوشتری معتقد است این دو عنوان متعلق به یک فرد هستند و تفاوت در نسبت‌ها ناشی از اختلاف در ثبت عشیره است. بنابر پذیرش تعدد راوی روایات منسوب به امام صادق علیه‌السلام را نیز باید به «اسدی» نسبت داد؛ زیرا اگر «سوره بن کلیب نهدی» راوی از امام صادق علیه‌السلام بود باید حداقل در یک روایت به آن اشاره می‌شد. (شوشتری، 1410، 5/339).

توثیق خاص نسبت به هر دو عنوان «سوره بن کلیب» در کتب رجالی نیامده و به این جهت اتحاد یا تعدد راوی در محل بحث تأثیری ندارد، منتهی براساس سه مبنای عام می‌توان او را توثیق کرد که اتحاد دو عنوان صرفاً بنابر یک مبنی تأثیر گذار است که بیان خواهد شد.

اول: بیان روایت به عنوان دلیل انحصاری فتوا

آیت‌الله شبیری زنجانی در ضمن توثیق «یاسین ضریر» با استناد به رویکرد کلینی در کتاب کافی، قاعده‌ای را مطرح می‌کنند که بر اساس آن، اگر کلینی در یک باب فقهی فقط یک روایت نقل کند و تمام راویان سند جز یک نفر دارای توثیق صریح باشند، نشان‌دهنده وثاقت آن راوی مجهول است. دلیل این امر آن است که کلینی به صحت روایات کافی اعتقاد داشته و خود نیز متبحر در در علم رجال است (شبیری، بی‌تا، 11/239). ایشان در توضیح این مطلب روایات کافی را به پنج دسته تقسیم می‌کنند، و در مواردی که تنها یک روایت الزامی فقهی در یک باب ذکر شود (=دسته پنجم)، نشان‌گر اعتماد کلینی به تمام راویان سند، از جمله فرد مجهول است (شبیری، بی‌تا، 14/63). حال کلینی در باب «الرجل یقتل الرجل و هو ناقص الخلقه» (کلینی، 1407: 4/413) تنها یک روایت با سند حاوی «سوره بن کلیب» نقل کرده است که نشانگر اعتماد ایشان به این راوی است. ممکن است ادعا شود که کلینی به دلیل اصاله العداله یا قرائن خارجی به یک روایت اکتفا کرده، نه توثیق راوی؛ اینکه قدماء قائل به اصاله العداله بودند صحیح نمی‌باشد و آیت‌الله شبیری برخی از قرائن را که محقق خوئی نسبت به این مطلب نقل کرده است رد می‌کنند (شبیری، بی‌تا، 11/238). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که کلینی سوره بن کلیب را ثقه می‌دانسته است.

دوم: وجود راوی در سلسله اسناد تفسیر قمی

«سوره بن کلیب» از راویانی است که در سلسله اسناد تفسیر قمی واقع شده است (قمی، 1404، 1/377)، حال اگر کسی توثیق عام وارد شده در مقدمه تفسیر قمی را بپذیرد، «سوره بن کلیب» ثقه خواهد بود. البته روایت موجود در تفسیر قمی از امام باقر علیه‌السلام است و این وجه زمانی دلیل بر توثیق است که

اتحاد دو عنوان «سوره بن کلیب الاسدی و النهدی» ثابت باشد و در غیر این صورت وثاقت «سوره بن کلیب» راوی از امام صادق علیه السلام اثبات نمی‌شود.

سوم: نقل روایت اصحاب اجماع از راوی

مامقانی با استناد به نقل روایت «سوره بن کلیب» توسط اصحاب اجماع مانند جمیل بن دراج و یونس بن عبدالرحمن (کلینی، 1407، 326/4؛ همو، 334/8) وثاقت او را پذیرفته است. البته مامقانی این بیان را در ضمن ترجمه «سوره بن کلیب النهدی» آورده است، و مثل محقق اردبیلی «سوره بن کلیب» راوی از امام صادق علیه السلام را «سوره بن کلیب النهدی» می‌داند (مامقانی، 1431، 77/34). گذشت که حمل «سوره بن کلیب» راوی از امام صادق علیه السلام بر «نهدی» دلیل ندارد؛ ولی بر فرض کلام محقق اردبیلی و مامقانی پذیرفته شود «سوره بن کلیب» موجود در روایت محل بحث طبق وجه ذکر شده ثقه خواهد بود. در اشکال به این وجه باید گفت که نقل روایت توسط اصحاب اجماع، نشان‌دهنده وثاقت راوی نیست بلکه نهایتاً بیانگر صحت حدیث است؛ گرچه این مطلب نیز محل تردید است.

توثیق «سوره بن کلیب» بر اساس وجه اول از سه وجه ذکر شده صحیح است، و دو وجه دیگر فاقد مبنای استوار هستند. البته فقها متعرض توثیق عام راوی نشده‌اند بلکه به لحاظ وجود روایتی نسبت به «سوره بن کلیب» در رجال کشی (کشی، 1409، 375) او را ممدوح دانسته‌اند. همانطور که محقق خوئی بیان کرده در طریق روایت «محمد بن اسماعیل المیثمی» واقع شده که مجهول است (خوئی، بی تا، 337/9) و از طرف دیگر روایت از خود «سوره بن کلیب» است و نمی‌توان با نقل خود راوی، مدح او را به دست آورد. بر فرض ممدوح بودن «سوره بن کلیب» طبق نقل کشی، روایت محل بحث نهایتاً حسنه خواهد بود و اگر کسی اعتبار روایت را منوط به ثقه بودن همه روایان بداند، روایت معتبر نخواهد بود؛ از آنجائی که مدنی کاشانی روایت حسنه را معتبر می‌داند بر اساس روایت عمل کرده است.

2.4.1. بررسی دلالت روایت

روایت در مورد قتل عمدی است که مقتول نسبت به قاتل نقص در عضو دارد؛ در این مورد امام علیه السلام به طور مطلق حکم به جواز قصاص داده‌اند، متهمی در صورتی که نقص عضو مقتول به دلیل اجرای قصاص بر او در جنایت دیگری باشد یا نقص عضو به دلیل جنایتی بر او باشد که دیه آن را گرفته است، جواز قصاص منوط به پرداخت فاضل دیه است.

محقق خوئی مفاد روایت را مختص به قتل دانسته و شمول روایت نسبت به عضو را قیاس باطل می‌داند (خوئی، 1422، 41 موسوعه/216). مدنی کاشانی در دفع قیاس فرموده، گرچه روایت در مورد قتل است ولی اختصاص به آن ندارد بلکه موضوع روایت «جنایت بر کل بعد از وجود نقص در جزء» است؛ حال در مورد روایت شخصی به قتل رسیده است که قبل از آن دارای نقص در عضو بود و در محل بحث جنایت بر تمام عضوی شده که قبل از آن مجنی علیه در همان عضو دارای نقص بود. روایت نظیر «اگر دستت با خون برخورد

کرد، آن را بشور» است که عنوان دست موضوعیت ندارد و به همین جهت اگر خون با پا هم برخورد نماید حکم به شستن آن می‌شود (مدنی‌کاشانی، 1410، 247).

بیان مدنی‌کاشانی قابل دفاع نیست؛ زیرا بیان ایشان در صورتی صحیح است که به لحاظ عرفی بتوان از قتل و مقطوع بودن دست مقتول عنوان «جنایت بر کل» و «نقص در جزء» را برداشت کرد، در حالی که این برداشت عرفی نیست تا روایت ظهور پیدا کند. تنظیر ایشان هم صحیح نیست؛ زیرا در تنظیر ذکر شده الغای خصوصیت از دست به هم عرض خودش به نظر عرف قطعی است، ولی شمول روایت «سوره بن کلیب» نسبت به عضو طبق بیان ایشان از باب الغای خصوصیت نیست بلکه از باب برداشت عنوان عام از روایت است تا شامل مرتبه پایین‌تر از قتل شود، و چنین برداشتی عرفی نیست.

روشن است که بر فرض تمامیت بیان مدنی‌کاشانی، روایت «سوره بن کلیب» مقید روایت «حسن بن عباس بن حریش» و اطلاق ادله قصاص عضو خواهد بود و باید در پرداخت دیه تفصیل داد.

5.1. عدم جواز قصاص و حکم به پرداخت ارش یا دیه

ابن‌ادریس، صیمری، محقق‌اردبیلی، فاضل‌هندی و محقق‌خوانساری حکم به پرداخت ارش یا دیه و عدم جواز قصاص کرده‌اند (ابن‌ادریس، 1410، 404؛ صیمری، 1420، 454/4؛ اردبیلی، 1403، 441/13؛ فاضل‌هندی، 1416، 213/11؛ خوانساری، 1405، 280/7). علامه‌حلی در کتاب «مختلف الشیعه» ابتداء فرموده اشکالی در قول ابن‌ادریس نیست، ولی سپس در مساله توقف کرده است (علامه‌حلی، 1413، 408/9)؛ ایشان در کتاب «تحریر الاحکام» در موضعی قول دوم را پذیرفته است، اما در موضعی دیگر نظر ابن‌ادریس را پذیرفته است (علامه‌حلی، 1420، 590/5). صاحب‌ریاض‌گرچه قول دوم را وجیه‌تر دانسته، ولی احتیاط را در این قول می‌داند (حائری، 1418، 339/16).

ابن‌ادریس به دلیل عدم قبول حجیت خبر واحد و محقق‌اردبیلی، خوانساری و دیگر قائلین این قول به دلیل ضعیف بودن «سهل بن زیاد» و «حسن بن عباس بن حریش» به روایت قول دوم عمل نکرده‌اند. تنها دلیل قول سوم نیز روایت «سوره بن کلیب» است که مفاد آن از نظر فقیهان اختصاص به قتل دارد. نسبت به عدم جریان اطلاقات قصاص عضو (=دلیل قول اول) دو دلیل اقامه شده است:

1.5.1. عدم قصاص کامل در برابر ناقص

دلیل ابن‌ادریس و محقق‌اردبیلی بر عدم قصاص ادعای عدم خلاف بر «عدم قصاص کامل در برابر ناقص» است؛ ولی از آنجائی که جنایت محقق است جانی باید دیه یا ارش جنایت را بپردازد. جمال‌الدین حلی در توضیح دلیل ابن‌ادریس فرموده، در جائی که مجنی‌علیه انگشت ندارد و جنایت بر کف دست او واقع شده است اگر بخواهد کف دست جانی را قصاص نماید به ناچار انگشتان دست جانی نیز ساقط می‌شود،

در حالی که مجنی علیه نسبت به انگشت جانی حقی ندارد (جمال الدین حلی، 1407، 235/5).

دلیل ذکر شده صحیح نیست؛ زیرا نسب به «عدم قصاص کامل در برابر ناقص» دلیل معتبری اقامه نشده است، و ابن ادریس صرفاً ادعای عدم خلاف کرده است که ادعای ایشان خلاف واقع است و در قول دوم گذشت که مشهور فقیهان قائل به جواز قصاص با رد دیه هستند.¹ توضیح ارائه شده از سوی جمال الدین حلی هم نافی قصاص نیست بلکه مؤید جواز قصاص با رد دیه است؛ اطلاق ادله قصاص شامل مجنی علیه ناقص هم است و از آنجائی که مجنی علیه نسبت به بخشی از عضو جانی استحقاق ندارد، در صورت قصاص باید فاضل دیه را بپردازد.

2.5.1. آیه اعتدی

محقق خوانساری برای عدم قصاص و ثبوت دیه یا ارش دو ادعاء دارد: الف) آیه «فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ» (بقره/194) بر مماثلت از جهت کمال و نقص دلالت می کند؛ و از آنجائی که عضو مجنی علیه ناقص است، حق قصاص از عضو کامل جانی ندارد. به تعبیر دیگر گرچه اطلاق ادله قصاص عضو شامل فرض قصاص کامل در برابر ناقص می شود ولی آیه اعتدی مقید اطلاقات است. ب) مجرد صدق عنوان عضو برای قصاص کافی نیست؛ زیرا اگر صدق عنوان کافی باشد باید در فرضی که جانی دست مجنی علیه را از میچ قطع می کند، از باب صدق عنوان دست بر مفصل آرنج، مجنی علیه باید بتواند دست جانی را از مفصل آرنج قطع نماید، در حالی که قطعاً چنین حقی ندارد. هر دو ادعای محقق خوانساری صحیح نیست:

اول: ملاک و معیار در تشخیص مماثلت، عرف است؛ اگر مجنی علیه یک انگشت نداشته باشد و جانی دست او را از میچ قطع نماید، از نظر عرف مماثلت در دست صادق است و مجنی علیه حق قصاص خواهد داشت. به تعبیر دیگر مراد از «مثل» در آیه شریفه مماثلت عقلی (مثل از همه جهات) نیست بلکه مراد مماثلت در تعدی از نظر عرف است؛ یعنی اگر جانی به دست آسیب وارد نماید، مجنی علیه حق تعدی به دست جانی را دارد. پس آیه شریفه موافق با اطلاقات ادله قصاص اعضاء است؛ زیرا براساس ادله قصاص اعضاء نیز مجنی علیه حق قصاص نسبت به عضوی دارد که جانی تعدی به آن کرده است.

صاحب جواهر در بحث شرطیت یا عدم شرطیت تساوی در صفت، اشاره به قولی می کند که طبق آن

1. احتمال دارد ابن ادریس بین مسئله «تساوی در صفت» و «تساوی در مقدار» تفاوتی قائل نیست و از آنجائی که نسبت به تساوی در صفت اجماع بر عدم قصاص جانی کامل در برابر مجنی علیه ناقص وجود دارد (نجفی، 1404، 348/42) ادعای عدم خلاف کرده است.

قائل ابتدائاً می‌گوید باید براساس آیه اعتدی و «وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ» (مائده/45) حکم به عدم شرطیت تساوی به لحاظ صفت کرد؛ زیرا آیه اعتدی نهایتاً بر مثلث در صدق عنوان دلالت می‌کند و منافاتی بین این آیه و اطلاعات ادله قصاص عضو نیست. گرچه قائل در ادامه به دلیل وجود اجماع شرطیت تساوی به لحاظ صفت را پذیرفته است، ولی دلیل بر اعتبار این شرط اجماع است، در حالی که اطلاعات ادله قصاص عضو بیانگر عدم شرطیت تساوی به لحاظ صفت است. صاحب جواهر نیز بنا بر عدم خلاف و خبر سلیمان بن خالد قائل به شرطیت تساوی در صفت شده است (نجفی، 1404، 348/42). پس صاحب جواهر و قائلی که قولش را نقل کرده است، معترف هستند که آیه اعتدی بر مثلث از تمام جهات دلالت ندارد.

دوم: صدق عنوان برای قصاص کافی است، و معنای صدق عنوان اختیار مجنی علیه نسبت به قصاص هر قسمتی از عضو جانی نیست بلکه مجنی علیه فقط می‌تواند در حد جنایت جانی قصاص نماید؛ پس اگر جانی دست مجنی علیه را از میچ قطع نماید، او فقط حق قصاص از میچ را دارد.

نتیجه فرض اول

نسبت به شرطیت یا عدم شرطیت «تساوی به لحاظ کمال و نقص» در فرض کامل بودن عضو جانی و ناقص بودن عضو مجنی علیه، پنج قول مطرح شد. نتیجه اینکه اطلاعات ادله قصاص عضو گرچه فقط حق قصاص را ثابت می‌کند (=قول اول) ولی روایت «حسن بن عباس بن حریش» که در قول دوم بیان شد مقید آن است و قصاص منوط به رد دیه عضو اضافی جانی است. سه قول دیگر قابلیت تقیید اطلاعات ادله قصاص را ندارند؛ زیرا قول سوم در پرداخت دیه عضو اضافی جانی با قول دوم مشترک است ولی در نحوه قصاص تفصیل داده است که مخالف قاعده قصاص از موضع جنایت است، قول چهارم نیز مبتنی بر روایت سوره بن کلیب است که اختصاص به قتل دارد و شامل اعضاء نمی‌شود، قول پنجم که بیانگر شرطیت تساوی به لحاظ کمال و نقص است در صورتی تمام است که گفته شود «مِثْل» در آیه اعتدی مثلث از تمام جهات است که شامل کمال و نقص هم می‌شود در حالی که مراد از «مِثْل» مثلث از جهت صدق عنوان است که هم‌راستا با اطلاعات ادله قصاص است نه اینکه مقید آنها باشد.

2. عضو جانی ناقص و عضو مجنی علیه کامل

این مسئله برخلاف مسئله سابق اختصاص به مصادیق قصاص تبعی ندارد بلکه مصادیق قصاص تناسبی را هم شامل می‌شود. اگر دست، گوش، لب، دماغ و دیگر اعضای جانی ناقص باشد و عضو کامل مجنی علیه را قطع کند آیا مجنی علیه علاوه بر حق قصاص، حق گرفتن دیه یا ارش هم دارد یا نه؟ به تعبیر دیگر آیه «وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ» (مائده/45) و «فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ» (بقره/194) و

اطلاقات قصاص اعضاء دلالت بر ثبوت قصاص دارد و هيچ اختلافی در این جهت نیست، منتهی مجنی علیه به لحاظ زیادی مقدار عضو علاوه بر قصاص، حق اخذ ديه زياده را هم دارد يا نه؟ سه قول در مسئله وجود دارد که ابتداء قول مطابق قاعده بیان می شود، سپس اقوال دیگر تحلیل می شود تا معلوم گردد دلیلی بر خلاف قاعده وجود دارد یا باید طبق قاعده عمل کرد.

1.2. جواز قصاص بدون رد ديه عضو اضافی مجنی علیه توسط جانی

علامه حلی در موضعی از ارشادالاذهان، محقق خوئی و مدنی کاشانی قائل به قصاص بدون رد ديه هستند (علامه حلی، 1410، 207/2؛ خوئی، 1410، 92؛ مدنی کاشانی، 1410، 244). گذشت ملاک در قصاص عضو، صدق عنوان است؛ پس اگر جانی گوش مجنی علیه را قطع نماید، مجنی علیه حق قصاص از گوش جانی را دارد، و در صدق گوش بین گوش کامل و گوش ناقص فرقی نیست. دیگر اینکه اطلاق مقامی ادله قصاص عضو نافى مجازاتی غیر از قصاص است؛ یعنی اگر مجازاتی غیر از قصاص عضو جانی - حتی عضو ناقص - لازم بود باید در ادله به آن اشاره می شد. به تعبیر دیگر اطلاق ادله قصاص اعضاء بر اصل جواز قصاص دلالت دارند و اطلاق مقامی مجموعه ادله قصاص اعضاء بر عدم لزوم پرداخت ديه توسط جانی دلالت می کنند.

صاحب جواهر در اشکال به این قول نوشته؛ الف) این قول موجب خرق اجماع است؛ زیرا فقیهان یا حکم به پرداخت ديه به نحو مطلق کرده اند (=قول دوم این مسئله) یا حکم به جواز قصاص با تفصیل در پرداخت ديه به لحاظ روایت سوره بن کلیب داده اند (=قول سوم این مسئله). ب) فرض این است که جانی ناقص و مجنی علیه کامل است و به صرف قصاص از عضو مقاصه محقق نمی شود. (نجفی، 1404، 398/42) هر دو اشکال صاحب جواهر صحیح نیست؛ زیرا اجماع مدرکی است و اعتبار ندارد و در مقاصه مماثلت از جمیع جهات لازم نیست بلکه مماثلت عرفی (=صدق عنوان) کافی است.

2.2. جواز قصاص و پرداخت ديه عضو اضافه مجنی علیه توسط جانی

شیخ طوسی در کتاب خلاف و در موضعی از مبسوط (طوسی، 1407، 193/5؛ 1387، 76/7)، ابن براج در موضعی از کتاب المذهب (ابن براج، 1406، 474/2)، امین الله طبرسی (طبرسی، 1410، 325/2)، علامه حلی در کتاب تحریر الاحکام (علامه حلی، 1420، 506/5)، صیمری در کتاب تلخیص الخلاف (صیمری، 1408، 151/3)، شهید ثانی (شهید ثانی، 1413، 292/15)، محقق اردبیلی (اردبیلی، 1403، 100/14)، فیض کاشانی (فیض کاشانی، بی تا، 131/2)، صاحب جواهر (نجفی، 1404، 397/42)، امام خمینی ره (خمینی، بی تا، 549/2) و فاضل لنکرانی (لنکرانی، 1421، 420) به جواز قصاص و گرفتن ديه عضو اضافی توسط مجنی علیه قائل هستند...

چند دلیل نسبت به این قول قابل بیان است:

1.2.2. آیه اعتدی

آیه «فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ» (بقره/194) بر مماثلت بین جنایت وارد شده بر مجنی علیه و مجازات جانی دلالت دارد؛ حال از آنجائی که عضو جانی ناقص است و مماثلت تام محقق نمی شود، جانی باید دیه زیاده عضو مجنی علیه را بپردازد (شیخ طوسی، 1407، 193/5).

گذشت ملاک تشخیص مماثلت، عرف است؛ و در فرضی که جانی یک انگشت ندارد و مچ دست مجنی علیه را قطع نماید، از نظر عرف بر عضو ناقص جانی دست صدق می کند و به این جهت مماثلت محقق است و مجنی علیه فقط حق قصاص دارد.

2.2.2. قاعده مشهور «تبدیل قصاص به دیه در فرض مفقود بودن عضو»

فقیهان با استناد به ادله دیات، قاعده ای را مطرح کرده اند که براساس آن، اگر عضوی قابل قصاص باشد، در صورت فقدان آن در جانی، قصاص به دیه تبدیل می شود. با لحاظ این قاعده اگر جانی مچ دست مجنی علیه را قطع کند، ولی دست او یک انگشت کم داشته باشد، قصاص مچ دست جانی جایز است اما چون قصاص انگشت ممکن نیست، جانی باید دیه آن را بپردازد. شهید ثانی علاوه بر این قاعده با استناد به ادله دیه، پرداخت دیه انگشت را نیز لازم می داند (شهید ثانی، 1413، 292/15). این قاعده در اعضای دیگر مانند گوش و لب نیز جاری است؛ مثلاً اگر جانی گوش کامل مجنی علیه را قطع کند، ولی گوش خودش نصف باشد، نصف آن قصاص و نصف دیگر به دیه تبدیل می شود.

قاعده «تبدیل قصاص به دیه در فرض مفقود بودن عضو» صحیح است، منتهی محل بحث صغرای قاعده نیست. قاعده در فرضی است که جانی بر عضو مجنی علیه جنایتی وارد می کند که او فاقد آن عضو است؛ مثلاً اگر جانی گوش مجنی علیه را قطع نماید و خود او گوش نداشته باشد، قصاص گوش تبدیل به دیه می شود.¹ محل بحث در فرضی است جانی دارای عضو ناقص است و طبق اطلاق ادله قصاص عضو، مجنی علیه حق قصاص آن عضو را دارد و اطلاق مقامی آن ادله نافی مجازاتی غیر از قصاص است. استدلال به ادله دیه عضو - مثل ادله دیه انگشت - هم صحیح نیست؛ زیرا ادله دیه عضو فقط بیانگر مقدار دیه است، و در مقام بیان شرایط پرداخت دیه نیست.

3.2.2. روایت ابی بصیر

1. مشهور فقیهان تساوی در محل عضو را شرط قصاص عضو می دانند ولی این تساوی را در دست و پا و لازم ندانسته اند؛ زیرا دست و پا روایت خاص دارد و قابل تعمیم به اعضای دیگر نیست.

شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام روایتی از ابی بصیر نقل کرده که طبق آن اگر ذمی دست مسلمانی را قطع کند، مسلمان علاوه بر قصاص می‌تواند تفاوت دیه (=۴۶۰۰ درهم) را نیز دریافت کند. این روایت گرچه در مورد جنایت ذمی بر مسلمان است ولی ممکن است براساس الغای خصوصیت حکم را در جنایت مسلمان بر مسلمان هم جاری دانست.

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يَاسِينَ عَنْ حَرِيْزٍ وَابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيْرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ ذِمِّيٍّ قَطَعَ يَدَ مُسْلِمٍ قَالَ تَقَطَّعُ يَدُهُ إِنْ شَاءَ أَوْلِيَاؤُهُ وَيَأْخُذُوا فَضْلَ مَا بَيْنَ الدَّيْتَيْنِ ... (طوسی، 1407، 280/10)

در سند روایت «یاسین» واقع شده است که مراد از آن «یاسین الضریر» است^۱ که توثیق خاصی در مورد او وارد نشده است بلکه نجاشی فقط او را صاحب کتاب می‌داند (نجاشی، 1407، 453)، هر چند از باب اکثر روایت «محمد بن عیسی بن عبید» از یاسین و توثیق عام «بیان روایت به عنوان دلیل انحصاری فتوا» که در ضمن بررسی سندی «سوره بن کلیب» بیان شد، حکم به توثیق یاسین ضریر می‌شود.

تمسک به این روایت صحیح نیست؛ زیرا احتمال خصوصیت در ذمی بودن وجود دارد و نمی‌توان از مورد روایت نسبت به مواردی که مسلمانی جنایت بر عضو مسلمان دیگر می‌کند تعدی کرد. در واقع تقید اطلاعات ادله قصاص عضو توسط چنین خبر واحدی که احتمال خصوصیت در آن وجود محل تردید است؛ و احتمال به دلیل همین خصوصیت است که فقیهان به این روایت در محل بحث تمسک نکرده‌اند.

4.2.2. ظلم بودن عدم رد دیه عضو اضافی مجنی علیه

محقق اردبیلی دلیل رد دیه را «ظلم بودن عدم رد دیه» بیان کرده است؛ به این معنی که اگر مجنی علیه فقط حق قصاص داشته باشد و نتواند نسبت به زیاده عضوش دیه بگیرد، به لحاظ زیاده در حق او ظلم شده است (اردبیلی، 1403، 100/14).

بیان ایشان صحیح نیست؛ زیرا ظلم در صورتی است که مجنی علیه هیچ حقی نداشته باشد، در حالی که طبق ادله قصاص عضو، مجنی علیه حق قصاص عضو جانی را دارد و کمال و نقص عضو در قصاص و دیه موضوعیت ندارد. در واقع حق مجنی علیه نسبت به عضو اضافی او ثابت نیست تا گفته شود عدم پرداخت دیه عضو اضافه به او ظلم است.

5.2.2. تنظیر محل بحث به جراحات

1. در روایات متعددی واسطه بین «محمد بن عیسی» و «حریز» یاسین ضریر واقع شده است (طوسی، 1407، 188/1؛ همو، 108/5؛ همو، 196/5). در نقل شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه به جای «یاسین» «یونس» آمده است (شیخ حر، 1409، 183/29)؛ ولی براساس قرینه‌ای که بیان شد، این نقل صحیح به نظر نمی‌رسد.

در مسئله جراحات بر سر برخی از فقیهان فرموده‌اند اگر جانی جراحاتی بر مجنی‌علیه وارد نماید که اندازه آن بیش از اندازه سر او است، مجنی‌علیه علاوه بر قصاص حق اخذ دیه را هم دارد. مثلاً اگر جراحات وارد شده بر سر مجنی‌علیه 30 سانت است و سر جانی بیش از 25 سانت نیست، مجنی‌علیه در حد 25 سانت حق قصاص دارد و دیه 5 سانت دیگر را از جانی می‌گیرد (محقق حلی، 1408، 220/4؛ فیض کاشانی، بی‌تا، 131/2). تنظیم محل بحث به مسئله جراحات صحیح نیست؛ زیرا ملاک در قصاص جراحات مساحت است و ملاک در قصاص عضو، صدق عنوان عضو است.

در نتیجه هیچ کدام از ادله ذکر شده برای قصاص عضو و پرداخت دیه تمام نیستند و طبق اطلاعات ادله قصاص عضو باید حکم به قصاص کرد.

3.2. جواز قصاص و تفصیل در اخذ دیه

شیخ طوسی در موضعی از مبسوط، ابن‌براج در موضعی از کتاب المذهب و کتاب جواهرالفرقه و صیمیری قائل به جواز قصاص و تفصیل در رد دیه هستند (طوسی، 1387، 79/7؛ ابن‌براج، 1406، 477/2؛ همو، 1411، 215؛ صیمیری، 1420، 410/4)؛ به این بیان که اگر نقص عضو جانی از باب خلقت او باشد یا جنایتی بر او وارد شده است که دیه آن را نگرفته است، مجنی‌علیه فقط حق قصاص دارد؛ اما در صورتی که نقص عضو جانی به جهت قصاص در جنایتی دیگر باشد یا جنایتی بر او وارد شده است که دیه آن را گرفته است، مجنی‌علیه علاوه بر قصاص حق اخذ دیه را دارد.

دلیل این قول روایت «سوره بن کلیب» سابق است که به جهت سند و شمول آن نسبت به عضو محل مناقشه بود. اگر سند روایت و شمول آن نسبت به عضو پذیرفته شود، باز هم استدلال به روایت در محل بحث صحیح نیست؛ زیرا فرض روایت مربوط به جانی است که جانی کامل و مجنی‌علیه ناقص است، در حالی که محل بحث در جانی است که جانی ناقص و مجنی‌علیه کامل است (خوئی، 1422، 42 موسوعه/214).

نتیجه

1. این پژوهش به بررسی یکی از شروط اختلافی قصاص عضو، یعنی «تساوی به لحاظ کمال و نقص» پرداخته و دو فرض اصلی را مورد تحلیل قرار داده است. فرض اول: عضو جانی کامل و عضو مجنی‌علیه ناقص باشد. فرض دوم: عضو جانی ناقص و عضو مجنی‌علیه کامل باشد.

2. در فرض اول پنج قول فقهی مطرح شده است. بررسی این اقوال نشان می‌دهد که قول جواز قصاص با رد مابه‌التفاوت دیه عضو اضافی جانی براساس معتبره «حسن بن عباس بن حریش» از استحکام بیشتری

برخوردار است (=قول دوم). بر فرض عدم قبول سند روایت حق با محقق خوئی و تابعین ایشان است که مجنی علیه بدون رد دیه حق قصاص دارد (=قول اول). تفصیل علامه حلی و شهیدثانی نسبت به نحوه قصاص خلاف قاعده جواز قصاص از موضع جنایت است (=قول سوم)؛ تفصیل مدنی کاشانی هم مبتنی بر روایت «سوره بن کلیب» است که اختصاص به قتل دارد و شامل عضو نمی‌شود (=قول چهارم)؛ استدلال به آیه اعتدی نسبت «شرطیت تساوی در کمال و نقص» هم صحیح نیست؛ زیرا طبق آیه اعتدی ملاک در مماثلت، مماثلت عقلی و از جمیع جهات نیست بلکه مراد مماثلت عرفی است و مماثلت عرفی با صدق عنوان محقق است (=قول پنجم).

3. در فرض دوم سه قول مطرح شده است. بررسی این قوال نشان می‌دهد که قول جواز قصاص بدون لزوم پرداخت دیه از سوی جانی به دلیل اطلاعات ادله قصاص از استحمام بیشتری برخوردار است (=قول اول). قول جواز قصاص و پرداخت دیه عضو اضافی مجنی علیه توسط جانی تمام نیست؛ زیرا آیه اعتدی مماثلت در صدق عنوان کافی است، قاعده «تبدیل قصاص به دیه در فرض مفقود بودن عضو» در جانی است که جانی به طور فاقد عضو باشد، روایت ابی بصیر نیز اختصاص به جنایت ذمی بر مسلمان دارد، ظلم بودن عدم پرداخت دیه عضو اضافه مجنی علیه در صورتی تمام است که حق مجنی علیه نسبت به گرفتن عضو اضافه ثابت شود، در حالی که ادله وارد شده بر این جهت تمام نیستند (=قول دوم). مستند قول جواز قصاص و تفصیل در پرداخت دیه به لحاظ منشا نقص، روایت «سوره بن کلیب» است که شامل محل بحث نمی‌شود (=قول سوم).

4. قانون‌گذار در فرض اول قائل به شرطیت «تساوی به لحاظ کمال و نقص» شده است که مهم‌ترین دلیل آن آیه اعتدی است؛ متهمی از آنجائی که آیه شریفه دلالت بر این شرط نمی‌کند، پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار براساس نظر مشهور قصاص را مشروط به پرداخت مابه‌التفاوت دیه عضو اضافی جانی توسط مجنی علیه نماید. براین اساس لازم است بند (ج) ماده 393 حذف شده و ماده 397 به شکل «عضو کامل در برابر عضو ناقص قصاص می‌شود که در این صورت، مجنی علیه باید مابه‌التفاوت دیه را بپردازد» تصحیح گردد.

قانون‌گذار در فرض دوم قائل به جواز قصاص با پرداخت دیه عضو اضافی مجنی علیه توسط جانی شده است؛ ادله ذکر شده بر لزوم پرداخت دیه توسط جانی تمام نیستند و طبق اطلاعات فقط باید حکم به قصاص کرد. براین اساس ماده 395 که صرفاً حکم به قصاص کرده است صحیح بوده و پیشنهاد می‌شود ذیل ماده 397 «لکن عضو ناقص در برابر عضو کامل قصاص می‌شود که در این صورت مرتکب باید مابه‌التفاوت دیه را بپردازد» حذف گردد.

منابع و مأخذ

1. ابن غضائرى، ابوالحسن، احمد بن ابى عبدالله. (بى تا). كتاب الضعفاء-رجال ابن الغضائرى. قم: بى نا.
2. اردبيلى، احمد بن محمد. (1403ق). مجمع الفائدة و البرهان فى شرح ارشاد الاذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
3. اردبيلى، محمد بن على. (1403ق). جامع الرواه و ازاحه الاشتباهات عن الطرق و الاسناد. چاپ اول. بيروت: دار الأضواء.
4. استرآبادى، ميرداماد، محمد باقر حسينى. (بى تا). رجال الكشى مع تعليقات المير داماد. چاپ اول. قم: بى نا.
5. اصفهانى، فاضل هندی، محمد بن حسن. (1416ق). كشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحكام. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
6. اصفهانى، مجلسى اول، محمد تقى. (1406ق). روضه المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه. چاپ دوم. قم: موسسه فرهنگى اسلامى كوشانبور.
7. اصفهانى، مجلسى دوم، محمد باقر بن محمد تقى. (1404). مرآه العقول فى شرح اخبار آل الرسول. چاپ دوم. تهران: دار الكتب الاسلاميه.
8. (1403ق). بحار الانوار. چاپ دوم. بيروت: دار احياء التراث العربى.
9. تبريزى، جواد بن على. (1426ق). تنقيح مباني الاحكام-كتاب القصاص. چاپ دوم. قم: دار الصديقه الشهيده سلام الله عليها.
10. حائرى، سيد على بن محمد طباطبائى. (1418ق). رياض المسائل فى تحقيق الاحكام بالدلائل (ط- الحديثه). قم: موسسه آل البيت عليهم السلام.
11. حلبى، ابن زهره، حمزه بن على. (1417ق). غنيه النزوع الى علمى الاصول و الفروع. چاپ اول. قم: موسسه امام صادق عليه السلام.
12. حلبى، ابوالصلاح، تقى الدين بن نجم الدين. (1413ق). الكافى فى الفقه. اصفهان: كتابخانه عمومى امام امير المومنين على السلام.
13. حلى. محمد بن شجاع القطان. (1424ق). معالم الدين فى فقه آل ياسين. چاپ اول. قم: موسسه امام صادق عليه السلام.
14. حلى. يحيى بن سعيد. (1405). الجامع للشرائع. چاپ اول. قم: موسسه سيد الشهداء العلميه.

15. حلی، ابن ادريس، محمد بن منصور بن احمد. (1410ق). السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى. چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
16. حلی، جعفر بن حسن. (1408ق). شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. چاپ دوم. قم: موسسه اسماعیلیان.
17. (1418ق). المختصر النافع فی فقه الامامیه. چاپ ششم. قم: موسسه المطبوعات الدینیة.
18. حلی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی. (1407ق). المهذب البارع فی شرح المختصر النافع. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
19. حلی، حسن بن یوسف. (1410ق). ارشادالاذهان الی احکام الايمان. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
20. (1420ق). تحرير الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه (ط-الحديثه). قم: موسسه امام صادق علیه السلام.
21. (1413ق). قواعد الاحکام فی معرفه الحلال والحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
22. (1413ق). مختلف الشیعہ فی احکام الشریعہ. چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
23. خمینی، سید روح الله موسوی. (بی تا). تحرير الوسيله. قم: موسسه مطبوعات دار العلم.
24. خوانساری، سید احمد بن یوسف. (1405ق). جامع المدارک فی شرح مختصر النافع. چاپ دوم. قم: موسسه اسماعیلیان.
25. خوئی، سید ابوالقاسم موسوی. (1410ق). تکمله المنهاج. چاپ بیست و هشتم. قم: نشر مدینه العلم.
26. (1422ق). مبانی تکمله المنهاج. قم: موسسه احیاء آثار الامام الخوئی ره.
27. (بی تا). معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال. بی نا.
28. شبیری، سید موسی. (بی تا). کتاب حج. قم: مرکز فقهی امام باقر علیه السلام.

29. شوشتری، محمد تقی. (1410ق). قاموس الرجال. چاپ اول. قم: جامعه المدرسين فى الحوزه العلميه بقم، موسسه النشر الاسلامى.
30. صيمرى، مفلح بن حسن. (1408ق). تلخيص الخلاف و خلاصه الاقوال. چاپ اول. قم: انتشارات كتابخانه آيه الله مرعشى نجفى.
31. (1420ق). غايه المرام فى شرح شرائع الاسلام. چاپ اول. بيروت: دار الهادى.
32. طبرسى، امين الله، فضل بن حسن. (1410ق). الموتلف من المختلف بين ائمه السلف. چاپ اول. مشهد: مجمع البحوث الاسلاميه.
33. طرابلسى، ابن براج، قاضى، عبد العزيز. (1406ق). المهذب. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
34. (1411ق). جواهر الفقه-العقائد الجعفريه. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
35. طوسى، محمد بن حسن. (1387ق). المبسوط فى فقه الاماميه. چاپ سوم. تهران: المكتبه المرتضويه لاحياء الآثار الجعفريه.
36. (1400ق). النهايه فى مجرد الفقه و الفتاوى. چاپ دوم. بيروت: دار الكتب العربى.
37. (1407ق). الخلاف. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
38. (1407ق). تهذيب الاحكام. چاپ چهارم. تهران: دار الكتب الاسلاميه.
39. (1427ق). رجال الشيخ الطوسى. چاپ سوم. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
40. (بى تا). الفهرست. نجف اشرف: المكتبه الرضويه.
41. طوسى، محمد بن على. (1408ق). الوسيله الى نيل الفصيله. چاپ اول. قم: انتشارات كتابخانه آيه الله مرعشى نجفى.
42. عاملى، حر، محمد بن حسن. (1409ق). وسائل الشيعه. چاپ اول. قم: موسسه آل البيت عليهم السلام.
43. عاملى، سيدجواد بن محمد حسيني. (1419ق). مفتاح الكرامه فى شرح قواعد العلامه (ط- الحديثه). قم: دفتر انتشارات اسلامى.

44. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی. (1414ق). *غایه المراد فی شرح نکت الارشاد*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
45. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی. (1413ق). *مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام*. قم: موسسه المعارف الاسلاميه.
46. قمی، علی بن ابراهیم. (1404). *تفسیر القمی*. چاپ سوم. قم: دارالکتاب.
47. کاشانی، حاج آقا رضا مدنی. (1410ق). *کتاب القصاص للفقهاء والخوارج*. چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
48. کاشانی، فیض، محمد محسن ابن شاه مرتضی. (1406ق). *الوافی*. چاپ اول. اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام.
49. (بی تا). *مفاتیح الشرائع*. چاپ اول. قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
50. کشی، ابو عمرو، محمد بن عمر بن عبد العزیز. (1409ق). *رجال الکشی - اختیار معرفه الرجال*. مشهد: موسسه نشر دانشگاه مشهد.
51. کلینی، محمد بن یعقوب. (1407ق). *الکافی*. چاپ چهارم. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
52. (1426ق). *الکافی*. چاپ اول. قم: دارالحديث للطباعة و النشر
53. کیدری، قطب الدین، محمد بن حسین. (1416ق). *اصباح الشیعه بمصباح الشریعه*. چاپ اول. قم: موسسه امام صادق علیه السلام.
54. لنکرانی، محمد فاضل موحدی. (1421ق). *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله*. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
55. مامقانی، عبدالله. (1431ق). *تنقیح المقال فی علم الرجال (ط - الحدیثه)*. چاپ اول. قم: موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
56. نجاشی، ابوالحسن، احمد بن علی. (1407ق). *رجال النجاشی*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
57. نجفی، محمد حسن. (1404ق). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*. چاپ هفتم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

References

1. Ibn al-Ghaḍā'irī, Aḥmad b. Abī 'Abd Allāh. (n.d.). *Kitāb al-Ḍu'afā' – Rijāl Ibn al-Ghaḍā'irī*. Qom: Bī-nā. (in Arabic)
2. Ardabīlī, Aḥmad b. Muḥammad. (1982). *Majma' al-Fā'idah wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Adhhān*. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)

3. Ardabīlī, Muḥammad b. ‘Alī. (1982). *Jāmi‘ al-Ruwāt wa Izāhat al-Ishtibāhāt ‘an al-Ṭuruq wa al-Asānīd*. 1st ed. Beirut: Dār al-Aḍwā’. (in Arabic)
4. Astarābādī, Mīr Dāmād, Muḥammad Bāqir Ḥusaynī. (n.d.). *Rijāl al-Kashī ma‘a Ta‘līqāt al-Mīr Dāmād*. 1st ed. Qom: Bī-nā. (in Arabic)
5. İsfahānī, Fāḍil Hindī, Muḥammad b. Ḥasan. (1995). *Kashf al-Lithām wa al-Ibhām ‘an Qawā’id al-Aḥkām*. 1st ed. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
6. İsfahānī, Majlisī al-Awwal, Muḥammad Taqī. (1985). *Rawḍat al-Muttaqīn fī Sharḥ Man lā Yaḥḍuruh al-Faqīh*. 2nd ed. Qom: Mu’assasah-i Farhangī-i Islāmī Kūshānpūr. (in Arabic)
7. İsfahānī, Majlisī al-Thānī, Muḥammad Bāqir b. Muḥammad Taqī. (1983). *Mir’āt al-‘Uqūl fī Sharḥ Akhbār Āl al-Rasūl*. 2nd ed. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah. (in Arabic)
8. _____. (1982). *Bihār al-Anwār*. 2nd ed. Beirut: Dār İhyā’ al-Turāth al-‘Arabī. (in Arabic)
9. Tabrīzī, Jawād b. ‘Alī. (2005). *Tanqīḥ Mabānī al-Aḥkām – Kitāb al-Qiṣāṣ*. 2nd ed. Qom: Dār al-Şiddīqah al-Shahīdah Salām Allāh ‘Alayhā. (in Arabic)
10. Ḥā’irī, Sayyid ‘Alī b. Muḥammad Ṭabātabā’ī. (1997). *Riyāḍ al-Masā’il fī Taḥqīq al-Aḥkām bi al-Dalā’il (Ṭ- al-Ḥadīthah)*. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt ‘Alayhum al-Salām. (in Arabic)
11. Ḥalabī, Ibn Zuhrah, Ḥamzah b. ‘Alī. (1996). *Ghunyat al-Nuzū’ ilā ‘Ilmay al-Uşūl wa al-Furū’*. 1st ed. Qom: Mu’assasat al-İmām al-Şādiq ‘Alayh al-Salām. (in Arabic)
12. Ḥalabī, Abū al-Şalāḥ, Taqī al-Dīn b. Najm al-Dīn. (1992). *Al-Kāfī fī al-Fiqh*. İsfahan: Kitābkhānah-i ‘Umūmī İmām Amīr al-Mu’minīn ‘Alī al-Salām. (in Arabic)
13. Ḥillī, Muḥammad b. Shujā’ al-Qaṭṭān. (2003). *Ma’ālim al-Dīn fī Fiqh Āl Yāsīn*. 1st ed. Qom: Mu’assasat al-İmām al-Şādiq ‘Alayh al-Salām. (in Arabic)
14. Ḥillī, Yaḥyā b. Sa’īd. (1984). *Al-Jāmi‘ li al-Sharā’i’*. 1st ed. Qom: Mu’assasat Sayyid al-Shuhadā’ al-‘İlmīyah. (in Arabic)
15. Ḥillī, Ibn İdrīs, Muḥammad b. Manşūr b. Aḥmad. (1989). *Al-Sarā’ir al-Ḥāwī li Taḥrīr al-Fatāwā*. 2nd ed. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
16. Ḥillī, Ja’far b. al-Ḥasan. (1987). *Sharā’i’ al-Islām fī Masā’il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. 2nd ed. Qom: Mu’assasat İsmā’īliyyān. (in Arabic)
17. _____. (1997). *Al-Mukhtaşar al-Nāfi’ fī Fiqh al-İmāmīyah*. 6th ed. Qom: Mu’assasat al-Maṭbū’āt al-Dīnīyah. (in Arabic)
18. Ḥillī, Jamāl al-Dīn, Aḥmad b. Muḥammad Asadī. (1986). *Al-Muhadhdhab al-Bārī’ fī Sharḥ al-Mukhtaşar al-Nāfi’*. 1st ed. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
19. Ḥillī, al-Ḥasan b. Yūsuf. (1989). *İrşād al-Adhhān ilā Aḥkām al-İmān*. 1st ed. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)

20. _____. (1999). *Tahrīr al-Aḥkām al-Shar‘īyah ‘alā Madhhab al-Imāmīyah (Ṭ- al-Ḥadīthah)*. Qom: Mu’assasat al-Imām al-Ṣādiq ‘Alayh al-Salām. (in Arabic)
21. _____. (1992). *Qawā‘id al-Aḥkām fī Ma‘rifat al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
22. _____. (1992). *Mukhtalif al-Shī‘ah fī Aḥkām al-Sharī‘ah*. 2nd ed. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
23. Khomeini, Sayyid Rūḥ Allāh Mūsawī. (n.d.). *Tahrīr al-Wasīlah*. Qom: Mu’assasat Maṭbū‘āt Dār al-‘Ilm. (in Arabic)
24. Khwānsārī, Sayyid Aḥmad b. Yūsuf. (1984). *Jāmi‘ al-Madārik fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi‘*. 2nd ed. Qom: Mu’assasat Ismā‘īliyyān. (in Arabic)
25. Khū‘ī, Sayyid Abū al-Qāsim Mūsawī. (1989). *Takmilat al-Minhāj*. 28th ed. Qom: Nashr-i Madīnat al-‘Ilm. (in Arabic)
26. _____. (2001). *Mabānī Takmilat al-Minhāj*. Qom: Mu’assasat Iḥyā’ Āthār al-Imām al-Khū‘ī (ra). (in Arabic)
27. _____. (n.d.). *Mu‘jam Rijāl al-Ḥadīth wa Tafṣīl Ṭabaqāt al-Rijāl*. Bī-nā. (in Arabic)
28. Shubayrī, Sayyid Mūsā. (n.d.). *Kitāb al-Ḥajj*. Qom: Markaz-i Fiqhī Imām Bāqir ‘Alayh al-Salām. (in Arabic)
29. Shūshtarī, Muḥammad Taqī. (1989). *Qāmūs al-Rijāl*. 1st ed. Qom: Jāmi‘at al-Mudarrisīn fī al-Ḥawzah al-‘Ilmīyah bi Qom, Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī. (in Arabic)
30. Ṣaymarī, Mufaḍḍal b. Ḥasan. (1987). *Talkhīṣ al-Khilāf wa Khulāṣat al-Aqwāl*. 1st ed. Qom: Intishārāt-i Kitābkhānah Āyat Allāh Mar‘ashī Najafī. (in Arabic)
31. _____. (1999). *Ghāyat al-Marām fī Sharḥ Sharā‘i‘ al-Islām*. 1st ed. Beirut: Dār al-Hādī. (in Arabic)
32. Ṭabrisī, Amīn Allāh, Faḍl b. al-Ḥasan. (1989). *Al-Mu‘talaḥ min al-Mukhtalaḥ bayn A‘immat al-Salaḥ*. 1st ed. Mashhad: Majma‘ al-Buḥūth al-Islāmīyah. (in Arabic)
33. Ṭarāblusī, Ibn Barraḡ, Qādī, ‘Abd al-‘Azīz. (1985). *Al-Muhadhdhab*. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
34. _____. (1990). *Jawāhir al-Fiqh – al-‘Aqā‘id al-Ja‘farīyah*. 1st ed. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
35. Ṭūsī, Muḥammad b. al-Ḥasan. (1967). *Al-Mabsūṭ fī Fiqh al-Imāmīyah*. 3rd ed. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīyah li Iḥyā’ al-Āthār al-Ja‘farīyah. (in Arabic)
36. _____. (1979). *Al-Nihāyah fī Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatāwā*. 2nd ed. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Arabī. (in Arabic)
37. _____. (1986). *Al-Khilāf*. 1st ed. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
38. _____. (1986). *Tahdhīb al-Aḥkām*. 4th ed. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah. (in Arabic)
39. _____. (2006). *Rijāl al-Shaykh al-Ṭūsī*. 3rd ed. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)

40. _____ . (n.d.). *Al-Fihrist*. Najaf Ashraf: al-Maktabat al-Raḍawīyah. (in Arabic)
41. Ṭūsī, Muḥammad b. ‘Alī. (1987). *Al-Wasīlah ilā Nayl al-Faḍīlah*. 1st ed. Qom: Intishārāt-i Kitābkhānah Āyat Allāh Mar‘ashī Najafī. (in Arabic)
42. ‘Āmilī, Ḥurr, Muḥammad b. al-Ḥasan. (1988). *Wasā’il al-Shī‘ah*. 1st ed. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt ‘Alayhim al-Salām. (in Arabic)
43. ‘Āmilī, Sayyid Jawād b. Muḥammad Ḥusaynī. (1998). *Miftāḥ al-Karāmah fī Sharḥ Qawā’id al-‘Allāmah (Ṭ- al-Ḥadīthah)*. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
44. ‘Āmilī, Shahīd al-Awwal, Muḥammad b. Makkī. (1993). *Ghāyat al-Murād fī Sharḥ Nukat al-Irshād*. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
45. ‘Āmilī, Shahīd al-Thānī, Zayn al-Dīn b. ‘Alī. (1992). *Masālik al-Afhām ilā Tanqīḥ Sharā’i’ al-Islām*. Qom: Mu’assasat al-Ma‘ārif al-Islāmīyah. (in Arabic)
46. Qummī, ‘Alī b. Ibrāhīm. (1983). *Tafsīr al-Qummī*. 3rd ed. Qom: Dār al-Kitāb. (in Arabic)
47. Kāshānī, Ḥājj Āqā Riḍā Madanī. (1989). *Kitāb al-Qiṣāṣ li al-Fuqahā’ wa al-Khawāṣṣ*. 2nd ed. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
48. Kāshānī, Fayḍ, Muḥammad Muḥsin Ibn Shāh Murtaḍā. (1985). *Al-Wāfi*. 1st ed. Isfahan: Kitābkhānah Imām Amīr al-Mu’minīn ‘Alī ‘Alayh al-Salām. (in Arabic)
49. _____ . (n.d.). *Mafātīḥ al-Sharā’i’*. 1st ed. Qom: Intishārāt-i Kitābkhānah Āyat Allāh Mar‘ashī Najafī. (in Arabic)
50. Kashshī, Abū ‘Amr, Muḥammad b. ‘Umar b. ‘Abd al-‘Azīz. (1988). *Rijāl al-Kashshī – Ikhtiyār Ma’rifat al-Rijāl*. Mashhad: Mu’assasat Nashr-i Dānishgāh-i Mashhad. (in Arabic)
51. Kulaynī, Muḥammad b. Ya‘qūb. (1986). *Al-Kāfi*. 4th ed. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah. (in Arabic)
52. _____ . (2005). *Al-Kāfi*. 1st ed. Qom: Dār al-Ḥadīth li al-Ṭibā‘ah wa al-Nashr. (in Arabic)
53. Kīdrī, Quṭb al-Dīn, Muḥammad b. Ḥusayn. (1995). *Iṣbāḥ al-Shī‘ah bi Miṣbāḥ al-Sharī‘ah*. 1st ed. Qom: Mu’assasat al-Imām al-Ṣādiq ‘Alayh al-Salām. (in Arabic)
54. Lankarānī, Muḥammad Fāḍil Mūwahḥidī. (2000). *Tafṣīl al-Sharī‘ah fī Sharḥ Taḥrīr al-Wasīlah*. Qom: Markaz-i Fiqhī A‘immah Aṭḥār ‘Alayhim al-Salām. (in Arabic)
55. Māmaqānī, ‘Abd Allāh. (2009). *Tanqīḥ al-Maqāl fī ‘Ilm al-Rijāl (Ṭ- al-Ḥadīthah)*. 1st ed. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt ‘Alayhim al-Salām li Iḥyā’ al-Turāth. (in Arabic)
56. Najāshī, Abū al-Ḥasan, Aḥmad b. ‘Alī. (1986). *Rijāl al-Najāshī*. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
57. Najafī, Muḥammad Ḥasan. (1983). *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā’i’ al-Islām*. 7th ed. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī. (in Arabic)